



یادداشتهای گذشته

(۱۸)

عبدالحسین اورنگ
(شیخ الملک)

ناصرالدینشاه شرفیاب و فوری فرمان حکومت بختیاری را بنام او صادر و مرحمت کردند. اتابک بتجار تخانه آراباب جمشید زردشتی که یکی از تجار تخانه های مهم مملکت بود برای ما پنجاه هزار تومان اعتبار مرحمت کرد که تدارک حرکت بختیاری را ببینیم و پس از تدارکات لازم بطرف اصفهان حرکت کردیم در شهر اصفهان غالب افراد ایل بختیاری با استقبال آمده بودند صفر فراش هم از شادی زیاد واقعاً جوان شده حاضر بود بطرف بختیاری رهسپار شدیم. عموها و عموزادگان بطرف در شهری یعنی همان کوهیکه برادران خودم مدتی پناهنده بودند رفته پناه بردند و برادران و کسان و بستگان و زنها و عیالات پریشان پراکنده ما کلاو کاملاً جمع و پدهات خودمان که تاکنون یعنی هفت سال در تصرف و ضبط

پس از ورود برادرم اسفندیار خان معلوم شد که اتابک قبل از عزل ظل - السلطان یکنفر آدم امین خودش را محرمانه باصفهان فرستاده و باو دستور داده است در فلان روز (یعنی همان روز مهمانی شاه و عزل ظل السلطان) ما موریت داری بزندان حکومتی رفته اسفندیار خان را از زندان خارج نموده بتلگراف خانه صحیحاً و سالمأ تحویل کنی و بقهران تلگراف کنی از این واقعه معلوم شد اتابک و شاه هر دو تصمیم عزل ظل السلطان را مدتی با هم داشتند. منتها روز اجراء مطلب را علنی و آفتابی کردند و اتابک بخوف این که مبادا ظل السلطان پس از عزل اسفندیار خان را تلف کند آن مأ مور را قبلاً و محرمانه باصفهان فرستاده بود بهر حال اسفندیار خان هم در خانه اتابک بعمارت من وارد و بعد همراه اتابک بحضور

عموزادگان بود رفته هر دسته بجا و محل خود مستقر شدند از طرف حکومت وقت یعنی اسفندیارخان اردویی بطرف دژ شهی حرکت داده شد و من باردو رفته پای کوه مقر اردو بودمن تنها بکوه بالا رفته خدمت عموها و عموزادگان مشرف شدم اول افتاده و زانوی عموی بزرگ حاج امام قلیخان را بوسیدم و بعد صورت يك يك از عموزادهها را بوسیدم ولی عموی دیگرم را که رضاقلی خان ایل بیگی باشد نبوسیدم و باو نگاه نکردم دلیلش این بود که موافق عادت ایلات مخصوصاً ایل بختیاری اگر کسی گناهی مرتکب بشود پسر و یا پدر و برادر کسی را بکشد چنانچه مادر زن یا خواهرش بطور ناشناخت خودشان را بچادر اولیاء مقتول برسانند و گیسوی خود را باطناب به چادر اولیاء مقتول ببندند و چادر از سر خود بردارند فوری اولیاء مقتول از خون کشته خود می گذرند و از انتقام کشیدن صرف نظر کرده سهل است باکسان قاتل دوست و نسبت به آنها کمک و همراهی هم اگر حاجت داشته باشند میکنند و مادر من حاجیه بی بی شاه پسند پس از کشته شدن شوهرش حسینقلی خان ایلخانی و حبس من و فرار خسروخان سردار ظفر برادرم پیرادبه ده رضاقلیخان برادر شوهرش ناشناخت رفت و گیسوی سپید خود را باطناب چادر او گره زده و بست و چادر از سر برداشت رضاقلیخان با کارد کمری بدست خود گیسوی مادر من را برید و او را از چادرو ده بیرون کرد.

بنا بر این او را نبوسیده و نتوانستم در صورتش نگاه کنم بعموی بزرگ خود حاج امام قلیخان عرض کردم عمو جان قاجاریه

آتش نفاق و شقاق را بین دودمان ماروشن کرده و هر ساعت دامن میزنند اول شما و پسران شما را با خود همراه نموده پدر مرا کشتند و ما را باین روز نشانیدند حالا ما را پیش کشیده و حکومت را بما داده اند که ماشما را بروز سابق خودمان بنشانیم ما هم باید عاقل باشیم و مصلحت خود را فهمیده عاقلانه زندگی کنیم باعتقاد من در همین محل بالای کوه من میفرستم برادران خودم را از اردوی پائین کوه می آورند و باهم عهد و پیمان میکنند باین ترتیب که ما دو خانواده بنام ایلخانی پدر من و حاج ایلخانی که شما عموی من هستید از امروز الی یوم القیمه مشترکاً حاکم بختیاری باشید باین شکل که مسن ترین افراد دو خانواده با اسم ایلخانی و بعد از اولی مسن ترین بنام ایل بیگی باهم حاکم باشند و برای هر کاری از کلی و جزئی دو مأمور بفرستند و تمام دخل و خرج دو قسمت مساوی شود و با این ترتیب شخص ایلخانی گاهی در خانه شما و زمانی در خانه ما اتفاق خواهد افتاد. مثلاً در این ساعت حاضر مسن ترین تمام افراد خانواده شخص شما هستند و بعد از شما مسن ترین افراد برادر من اسفندیارخان سردار اسعد است که فعلاً دولت او را حاکم نموده با این قاعده که من پیشنهاد میکنم باید برادر من از ایلخانی بودن استعفاء کند و همگی از دولت بنخواهیم که شخص شما را باین سمت انتخاب و اسفندیارخان را بسمت ایل بیگی شما معین و منتخب نماید و تمام خیر و شر و سود و زیانمان متساویاً بین خودمان نصف باشد و این عموی دیگرمان آقای رضاقلی خان که فعلاً در اینجا حاضر است در پیمان نباید شریک باشد. و ما هم

در پیمان خود عهد می‌کنیم که بایشان کمال احترام را بکنیم و رعایت حالشان را داشته باشیم.

اما برای آن حرکتی که نسبت به مادر من کرده و قانون محکم اخلاق و ایلیت را شکسته از دائره دودمانی ما خارج است تنها مردی است بین ما محترم و معزز و پس از قبول این ترتیب اگر من که پسر حسین قلی خان ایلخانی هستم خون آن پدر را در تن دارم خودم از قاجاریه انتقام می‌کشم. عمو و عموزاده‌ها با اتفاق و بشاشت پیشنهاد مرا قبول کردند فرستادیم برادرانم را از اردو بالای کوه آورده ماوقع را با اطلاع ایشان رسانیدیم آنها هم با نهایت رضایت قبول کردند سگی را موافق عادت ایللی قدیم کشتیم و دستهای خود را در خون سگ گذارده و پیمان بستیم و تا کنون عهد نشکستیم همه با هم از کوه سرازیر شده بدهات خود رفتیم و تفصیل را کتباً با تاپاک عرض و با قاصد فرستادیم ایشان هم فوراً دو فرمان یکی بنام حاج امام قلی خان بسمت ایلخانی بختیاری و یکی بنام اسفندیار خان سردار اسعد سمت ایل یکی بختیاری صادر و مرحمت فرموده فرستادند و من که علی قلی خان هستم همیشه اوقاتم را بمطالعه کتب و مسافرت تهران و اروپا صرف کردم تا بانجام مقصد و مقصود خود موفق گشتم و شرح آن پائین تر خواهد آمد برای خواننده اکنون روشن است اگر شرح زیر را در قیام مردم ایران بر علیه سلطنت محمد علی شاه مطالعه نمایند بخوبی از علل و موجبات آن آگاه و مطلع باشند بطور اجمال باید بدانند که حکومت مستبد و سلطنت استبدادی و انواع ظلم و تعدی و

چپاول و غارت رعیت از طرف حکام و نوکر بساب کارد را باستخوان مردم رسانیده بود و حقیقتاً همه خلق بیچاره و بتنگ آمده بودند در زمان سلطنت مظفر الدین شاه مردم ایران قیام کردند و مشروطه را با فشار از سلطان وقت گرفتند محمد علی شاه مجلس را بتوپ بست و بسیار از مشروطه طلبها را گرفت و قسمتی از آنها را کشت و از طرف طبقه وابسته بسلطنت و حکومت معلوم است که چه اندازه به خلق ظلم می‌شد و مردم ستم می‌کردند در شهر تهران خودم بچشم خود دیدم که سوارهای قزاق از میان واگن‌اسبی که در شهر تهران دایر بود دوزن را روز روشن کشیدند و بردند بکجا البته معلوم است روزی از تهران بشمیران می‌رفتم وسط راه شمیران قهوه‌خانه‌ای بود بنام قهوه‌خانه قصر که مسافرین چای می‌خوردند تا اسب‌های درشکه و کالسکه خستگی بگیرند در آن قهوه‌خانه مشغول خوردن چای بودم کالسکه از شهر رسید و چهار زن از میان آن بیرون آمدند دسته‌ای از سوارهای سیلاخوری طایفه از لرهای لرستان که حفاظت شاه بمهده آنها بود رسیدند آن چهار نفر زن را بغل کرده در صحرا بردند و در حضور هر کس آنجا بود می‌دید هر چه خواستند کردند این کمترین ظلمی بود که در روز میان خلق پایتخت بمردم و ناموسشان می‌شد (تو خود حدیث مفصل بخوان از این مجمل) مردم مملکت بجان آمده از هر راهی چاره اوضاع را جستجو می‌کردند ندهش تبریز یکبار بر علیه دربار تهران با اسلحه قیام کردند. شرح همه این وقایع را دانشمندان عصر بواجبی نوشته و بعضی از آنها را بچاپ

رسانیده اند غرض بنده قیام حاج علیقلی خان سردار اسعد است ایشان در این وقت پاریس بودند جماعتی از آزادی خواهان هم از ایران یا تبعید شده یا فرار کرده در پاریس جمع بودند جناب حاج مهدی قلیخان مخبر السلطنه که والی آذربایجان بود پس از سلطنت محمد علی شاه خود را در مخاطره می دید تمام اسلحه و قورخانه و ذخیره آذربایجان را با آزادی خواهان تبریز تحویل نموده و خود بفرنگستان از راه قفقاز و تفلیس حرکت کرد در آن وقت ممتحن السلطنه البرز جنرال قنصل ایران در تفلیس تأخیر می کرد بطوریکه بعد محقق شد بدست ممتحن السلطنه بجرم مشروطه خواهی با همراهی روسهای تزاری کشته و تلف میشود شرح آنرا جناب حاج مخبر السلطنه در سرگذشت خویش مرقوم و بچاپ هم رسانیده اند حاج مخبر السلطنه هم پاریس رفت داستان زیر را هر دو آقایان حاج علیقلیخان و حاج مخبر السلطنه نقل فرمودند روزی حاج مخبر السلطنه با حاج علیقلی خان در قهوه خانه (کافه دولابه) صرف چای می کردند از هتل که طرف کافه می رفتند بین راه میان اتومبیل حاج علیقلی خان با حاج مخبر السلطنه می گوید خاک وطن من در قسمت جنوب ایران خاصه در منطقه نفت خیز که امتیاز آنرا هم انگلیسها دارند واقع است اخبار زیادی از ایران بمن می رسد شما و سایر ایرانیها هم هر يك بنوبه خود از این قبیل کاغذها زیاد دارید که کاسه صبر مردم از شدت ظلم و ستم لبریز شده است من مصمم هستم فردا بلندن بروم و با انگلیسها مذاکره کنم و بفهمم که چاره برای ما هست یا نه حاج

مخبر السلطنه بایشان می گوید دو کار بکنید یکی اینکه از انگلیسها پرسید قسمتی از خوانین شمال ایران طرف ارتباط با روسها هستند و خوانین جنوب ایران با شما که انگلیسها هستید رابطه دارند يك قسمت از خوانین و مردم وسط ایران مردمی هستند که بهیچ طرف تکیه ندارند ما بختیاریها با قسمت اول یعنی خوانین شمالی تکلیفمان معلوم است با قسمت دوم یعنی ایرانیانی که تکیه بهیچ طرف نداده اند نمی توانیم دوستی و خصوصیت بکنیم باید از شما انگلیسها مشورت کنیم . مطلب دوم شما که حاج علیقلی خان سردار اسعد هستید تصمیم قطعی بگیریید که پس از مراجعت از لندن بیدرنگ و فوری بطرف ایران حرکت کنید و از بندر محمره وارد خاک بختیاری شوید و قشونی هر قدر ممکن است جمع آوری نموده بطرف اصفهان حمله کنید و ابدأ رادع و مانعی در جلو و راه نخواهید داشت بطرف پایتخت بروید و با محمد علی شاه که ابدأ بدر ملت و مشروطه نمی خورد کار را یکسره کنید . اگر هم صلاح می دانید در لندن ضمن صحبتها اشاره بکنید فقط برای این که بفهمند که اگر قیامی در ایران بر علیه شاه بشود شما انگلیسها برای حفظ منافع خودتان مخالفید یا بی طرف وساکت. حاج علیقلی خان قبول نموده بلندن رفت و بعد از برگشتن پاریس با حاج مخبر السلطنه گفت اولاً انگلیسها دوستی ما را با مردم ایرانی بی طرف دانستند راجع بقیام بر علیه محمد علی شاه هم بکلی بی طرف و ساکت خواهند بود تا جائی که بمنافع خودشان لطمه وارد نگردد حاج

مخبر السلطنه می گوید دیگر هیچ آدم بزرگی برای اقدام بکار بزرگی قدم اول مانع را نباید به بیند و یا مانع برآشد شما تصمیم که گرفتید آدم دیگر می شوید آسمان وزمین هم چون قصد شما خلاصی خلق از چنگال ظلم است با شما کمک می کنند فوری مصطفی قلی خان فهیم الدوله برادرزاده مخبر - السلطنه رامی فرستند بلیط می گیرد و سردار اسعد حرکت نموده به محمره وارد می شود و ده هزار تومان از شیخ خزعل خان شیخ محمره قرض کرده روانه بختیاری می گردد پس از جمع آوری سوارض غام السلطنه و نجفقلیخان صمصام السلطنه را بیشتر بطرف اصفهان روانه می کند و خودش دنبال آنها کار جمع کرده سوار را تکمیل کرده و باصفهان می آید بمجرد نزدیک شدن ضرام السلطنه به شهر اصفهان حاکم وقت اقبال الدوله غفاری کاشی بقفسولخانه انگلیس پناه میبرد ضرام السلطنه بدون زد و خورد وارد مرکز حکومت را اشغال مینماید سپس صمصام السلطنه و بعد سردار اسعد باصفهان می رسند و قریب یکماه در اصفهان برای تکمیل تدارکات توقف می کنند پس از یکماه حاج علیقلی خان سردار اسعد باسوار و استعداد بطرف تهران رهسپار می شود و صمصام السلطنه در اصفهان می ماند.

سردار اسعد در خاک شهریار قرب جوار تهران بمحمدولی خان سپهدار اعظم تنکابنی که او هم از رشت بهمین قصد با

سوار زیاد و یک دسته مجاهد از مسلمان و ارمنی بر یاست پیرم خان در حرکت بود تلاقی نموده همراه هم بطرف تهران حرکت میکنند و در ماه جمادی الاخر ۱۳۲۶ هجری قمری وارد و بعد از زد و خورد زیاد قشون دولت و قزاق را شکست داده تهران را تصرف می نمایند محمد علیشاه بسفارت روس در زرگنده شمیران پناهنده می شود. فوری از طرف انگلیس و روس دویربق بالای اطاق شاه افراشته و از سلطنت برکنار می گردد.

در این وقت وجوه مردم از هر طبقه جمع و پسرش احمد میرزا را باسلطنت و علی رضاخان عضدالملک رئیس ایل قاجار را بنیابت سلطنت معین و انتخاب می کنند از شرح این داستان غرضم این بود که حوادث زمان توقم رادر منزل سردار اسعد بنویسم که خواننده ربط قضایا را بیابد و گنج نشود پیرم خان رئیس مجاهدین ارمنی پس از فتح تهران بریاست نظمی منصوب و مشغول کاری شود.

لیکن شب و روز خیال کودتا و سلطنت ایرانرا در دماغ خود می پروراند و شخص حاج علیقلی خان سردار اسعد کاملاً بیدارنیت پیرم خان بود و به همین جهت مقداری از سوارهای بختیاری مقیم مرکز را در طولیله های اطراف منزل خود شب و روز مسلح و آماده نگاهداری می کرد. (ادامه دارد)